



fold-era.com

## شدن، یک فرآیند یا گذار غیر قابل تقلیل مصاحبه‌ای با ماریا رجینا بریوسکی درباره آلفرد نورث وایتهد مصاحبه‌کننده و مترجم شهاب‌الدین قناطر

### معرفی:



ماریا رجینا بریوسکی استاد و پژوهشگر در دانشگاه میلان ایتالیا است. خوانش‌های او بیشتر بر روی پراگماتیسم کلاسیک و فلسفه‌ی فرآیند با توجه ویژه به اندیشه چارلز سندرز پیرس و آلفرد نورث وایتهد، که نخستین تکنگاری او به آنها تقدیم شده است، استوار می‌باشد (آفرینندگی میان تجربه و کیهان، کارل آلبر ورلاگ، ۲۰۲۰). وی ویرایش و برگردان کتاب **فرآیند و واقعیت** از آلفرد نورث وایتهد به زبان ایتالیایی ( Bompiani, 2019) را انجام داده و مقالات متعددی را در مجلات جمعی و ملی و بین‌المللی ( *Topoi, Logic, and Logical Philosophy*, )

بین‌المللی ( *Transactions of the C.S. Pierce Society, Blityri, Philosophies* ) نوشته و منتشر کرده است. او همچنین درباره نویسندگانی مانند هگل، ویلیام جیمز، هانری برگسون، پدیدگرایی‌ی بریتانیا، جان دیویی و موریس مرلوپونتی نوشته و می‌نویسد. نیز او یکی از اعضای منتخب کمیته اجرایی انجمن چارلز سندرز پیرس، هیئت مدیره IPN (شبکه فرآیند بین‌المللی) و هیئت اجرایی *Associazione Pragma* است.

~

ش.ق: برای نخستین پرسش، میخواهم از شما بپرسم که پیوند میان فلسفه وایتهد - که بطور ریشه‌ای بوش را با زیبایی‌شناسی توجیه میکند- با فلسفه راسل و ویلیام جیمز چیست؟

م.ر.ب: ویلیام جیمز و برتراند راسل دو چهره کلیدی در فلسفه و زندگی شخصی وایتهد هستند. ویلیام جیمز یکی از فیلسوفانی بود که وایتهد برای او احترام زیادی قائل بود. وایتهد بارها ویلیام جیمز را به عنوان یک نابغه توصیف میکند، و - همانطور که او در **شیوه‌های اندیشش** می‌نویسد - جیمز به عنوان تنها اندیشمند امروزی در میان نام‌هایی که او به عنوان چهار اندیشمند برجسته‌تر اندیشه غربی (همراه با افلاطون و لایبنیتس) فهرست کرده است، برجسته میشود. وایتهد همچنین برداشت خود

از تجربه را از جیمز وام گرفته که به نوبه خود قبلاً بر اهمیت بعد زیبایی‌شناختی آن تأکید کرده بود. در مورد برتراند راسل، او ابتدا شاگرد وایتهد در کالج ترینیتی بود و سپس با هم سه جلد مهم *PRINCIPIA MATHEMATICA* را نوشتند که اساس منطق ریاضی مدرن را آشکار کرد و تأثیر عمیقی بر پوزیتیویسم منطقی داشت و دارد. متافیزیک وایتهد که بعداً به عنوان "فلسفه ارگانیسم" توسعه یافت، از دیدگاهی که توسط آن کتاب‌ها بازگشوده شد، فاصله گرفت. با این حال، وایتهد و راسل تا پایان زندگی خود دوستان صمیمی باقی ماندند. راسل گفت که نمیتواند تجربه زیبایی‌شناختی مرتبط با هنرهای تجسمی را درک کند، اما - مانند وایتهد - به زیبایی ریاضیات بسیار حساس بود. همچنین، اگرچه او هرگز بطور سیستماتیک با زیبایی‌شناسی سروکار نداشت، اما همچون وایتهد تحت تأثیر ملاحظات زیبایی‌شناختی ویلیام جیمز که در اصل روان‌شناسی گنجانده شده بود قرار داشت.

ش.ق: از یک سو، چه پیوندی میان اسپینوزا، لایبنیتس و وایتهد؛ و از سوی دیگر چه پیوندی میان جیمز، پیرس و وایتهد وجود دارد؟

م.ر.ب: وایتهد به طور کلی از لایبنیتس و اسپینوزا به ویژه در فرآیند و واقعیت نقل قول کرد و از بسیاری جهات از آثار آنها الهام گرفت. وایتهد درباره اسپینوزا صراحتاً می‌گوید که سیستم او «همبستگی نزدیکی با طرح فکری اسپینوزا دارد»، اما نویسنده (وایتهد) ترکیب منطقی کیفیت ماده را رد می‌کند و توصیف ریخت‌شناختی را با توصیف یک فرآیند پویا جایگزین می‌کند. در نتیجه، به طور کلی، تفاوت اصلی با اسپینوزا این است که وایتهد مونیسم اسپینوزا را به حالتی کثرت‌گرا تبدیل می‌کند، جایی که حالت‌ها به واقعیت‌های محض تبدیل می‌شوند که هیچ ماده‌ای پشت سرشان نیست. در مورد لایبنیتس، گفتمان بسیار پیچیده و چندوجهی است. با این حال، در چند کلمه، میتوان گفت که وایتهد، به پیروی از لایبنیتس، متافیزیک جوهر را به متافیزیک روابط و قدرت تبدیل کرد (همچنین برای تحلیلی عمیق، به Basile 2009 مراجعه کنید). او بیان می‌کند که فلسفه ارگانیک او نظریه‌ای کثرت‌گرایانه درباره موناها است، در حالی که - برخلاف لایبنیتس - مونا‌های وایتهد (به اصطلاح «موجودات کنشمند») تغییر کرده‌اند و گونه‌ای تعمیم «منش‌مندی» نیستند، بلکه بیشتر بر اساس احساس ساخته شده‌اند، بنابراین وایتهد کنش‌مند را یک تعادل نوین میان سپهرهای منشی (mental) و تنی نشان داده و معرفی می‌کند. علاوه بر این، مونا‌های وایتهد تغییر می‌کنند، در حالی که مونا‌های لایبنیتس تغییر نمی‌کنند. من قبلاً گفته‌ام که ویلیام جیمز برای وایتهد چه اهمیتی داشته است، هم برای تصورش از تجربه و هم برای کثرت‌گرایی‌اش. وایتهد زمانی ویلیام جیمز و چارلز سندرس پیرس، بنیانگذاران پراگماتیسم آمریکایی را به عنوان افلاطون و ارسطو جدید آمریکایی توصیف کرد. همانطور که در قسمت اول کتابم به تفصیل توضیح داده‌ام (خلافت میان تجربه و کیهان: چارلز سندرس پیرس و آلفرد نورث وایتهد در مورد تازگی، کارل آلبر و رلاگ ۲۰۲۰)، پیرس و وایتهد شباهت‌های قابل توجهی از خود نشان می‌دهند، هرچند هر دو تحقیقاتی در ریاضیات انجام داده‌اند، با این که هر دو از وجود یکدیگر اطلاع داشتند، اما هرگز یکدیگر را ملاقات نکرده، و حتی آثار یکدیگر را نخواند.

ش.ق: میدانیم که یکی از اصطلاحات اصلی فلسفه وایتهد وجود خدا در فلسفه اوست که عموماً نفی همه خدایان ادیان یا به عبارت صحیح‌تر، اثبات یک خدای فلسفی است. می‌خواهم در مورد رابطه خدا در فلسفه وایتهد با مفاهیم زمان و مکان توضیح دهید؛ نقش زمان و مکان را در زیبایی‌شناسی او مشخص کنید، آیا خدای فلسفی وایتهد در دلوز همان امر مجازی است یا همان فراریاضیات در اندیشه آلبرت لوتمن است؟ تفاوت خدای اسپینوزا با لایبنیتس و وایتهد چیست؟

م.ر.ب: من به هر دو سؤال با هم پاسخ خواهم داد، اگرچه با ایده‌های دلوز و لوتمن درباره خدا آشنا نیستم، بنابراین نمی‌توانم به آن بخش از سؤال پاسخ دهم. ایده وایتهد از خدا عمدتاً یک اصل فلسفی است. به عنوان مثال، او خدا را به عنوان موجودی مانند دیگر موجودات توصیف می‌کند. با این حال، او آن را به شیوه‌ای بسیار منحصر به فرد توصیف می‌کند. در واقع، از نظر وایتهد، خدا آن موجود کنشمند نامانمند (not temporal) است، که به موجب آن اصل آفرینندگی (به خودی خود نامعین) به یک «آزادی معین» تبدیل شود، همانطور که وایتهد در *Religion in the Making* نوشته است: «دین کاری است که یک فرد با تنهایی خود انجام می‌دهد.» این تصور از خدا دلالت بر این دارد که خدا اصل نظم کیهان است. همانطور که او می‌گوید، "خدا نسبت انسجام زیبایی‌شناختی جهان است." با این حال، او در فرآیند و واقعیت، خدا را "همنشین بزرگ و همدردی توصیف می‌کند که درک می‌کند." تا این حد، به نظر میرسد ایده وایتهد از خدا بین فلسفه و دین قرار می‌گیرد، و به همین دلیل، او تا حد زیادی بر الهیات آمریکایی تأثیر گذاشته است (برای مثال، به مرکز مطالعات فرآیندی در کلمونت یا فلسفه و الهیات چارلز هارتشورن مراجعه کنید. نیز به جان کاب). در پرتو این ملاحظات، در مقایسه با لایبنیتس و اسپینوزا، خدای وایتهد دارای ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی است؛ همچنین این صرفاً یک اصل فلسفی نیست که نقش آن محدود به گونه‌ای ساعت‌ساز یا دمیورژ باشد که کیهان را مرتب و منظم می‌کند.

ش.ق: از دیگر اصطلاحات فلسفه وایتهد اشیاء ابدی و موقعیت‌های کنشمند است. رابطه این دو با نوآوری و آفرینندگی خداوند چیست؟

م.ر.ب: خداوند اشیای ابدی را برمی‌گزیند و می‌ساماند تا در این حد بتوان اولی را ناظم و دومی را ارزش‌های ابدی دانست. با این حال، رابطه بین اشیاء ابدی و موقعیت‌های کنشمند با ایده‌ها و واقعیت‌ها متفاوت است. بنا به تعریف، موجودات کنشمند واقعیت هستند، اما به عنوان جوهر تصور نمی‌شوند. موجودات کنشمند واحدهای تجربه هستند، و «چیزهای واقعی نهایی هستند که جهان از آنها تشکیل شده است» (PR: 18). در مورد اشیای ابدی، وایتهد از آنها به عنوان "توانش‌های ویژه (خالص) برای تعیین خاص واقعیت" یاد می‌کند (PR: 22). بنابراین او آنها را به عنوان توانش‌های برای موجودات کنشمند تصور می‌کند. این بدان معناست که از یک سو در شکل‌گیری موجودات کنشمند شرکت می‌کنند، اما از سوی دیگر به این معناست که به خودی خود به عنوان «توانش‌های ناب-ویژه یا خاص» تلقی می‌شوند. اهمیت آنها در واقع در این واقعیت نهفته است که آنها «توانش‌های ناب جهان هستند. و [این که] موجودات کنشمند در تحقق توانش‌ها با یکدیگر تفاوت دارند» (PR: 149).

ش.ق: آیا میتوان شباهتی بین بدن بدون دلوز و خدای وایتهد یافت؟ اگر هست توضیح دهید؟

م.ر.ب: من می‌دانم که فیلسوفان دیگری نیز وجود دارند که چنین تمایزی را دنبال کرده‌اند، اما فکر نمی‌کنم که آنقدر به درک مفهوم وایتهد از خدا کمک کند. در اندیشه دلوز و گاتاری، «بدن بدون اندام» یک مفهوم حد است، بنابراین نکته مهم در مقایسه این است که در اندیشه وایتهد، خدا نیز یک مفهوم حد است. تا اینجا خیلی خوب است، اما شخصیت‌پردازی‌های دیگری نیز در فلسفه وایتهد وجود دارد که ایده او را بسیار پیچیده‌تر از این می‌کند (پاسخ به سوال شماره ۴ را ببینید).

ش.ق: موضوع تداوم در فلسفه وایتهد یکی از الزاماتی است که بدون آن فلسفه او از هم می‌پاشد. رابطه بین تداوم و نوآوری چیست؟

م.ر.ب: در اندیشه وایتهد، تداوم تا آنجا مهم است که همه عناصر جهان در هم تنیده شده‌اند. با این حال، این جنبه به طور موثرتر به عنوان با هم بودن یا مرتبط بودن<sup>1</sup> توصیف می‌شود. جدای از این، در درک جهان وایتهد و خلاقیت ذاتی آن، ناپیوستگی و تازگی، ناپیوستگی و اتمی بودن مهمتر از تداوم‌اند. همانطور که وایتهد در فرآیند و واقعیت نوشته است: «شدن تداوم وجود دارد، اما تداوم شدن وجود ندارد» (PR: 35). از یک طرف، تداوم می‌شود، اما ما نمیتوانیم این شدن را در قالب خود تداوم توصیف کنیم. در واقع، این شدن یک فرآیند یا گذار غیرقابل تقلیل است.

ش.ق: آیا میتوانیم شباهتی بین فلسفه نیچه و وایتهد پیدا کنیم؟ نظر شما در این باره چیست؟ همانطور که به خوبی میدانید، نیچه از بازگشت ابدی به عنوان حل مشکل تداوم و نوآوری یاد می‌کند. آیا میتوانیم شباهتی بین زمان وایتهد و نیچه پیدا کنیم؟

م.ر.ب: من با هم به این سوالات پاسخ خواهم داد. هر دو فلسفه بیانگر دو نمونه خاص از متافیزیک قدرت هستند و هر دو این متفکران ضد جوهر هستند. با این حال، به ویژه با توجه به موضوع تداوم و تازگی، تفاوت‌ها بسیار زیاد است. نیچه فلسفه‌ای را ترویج می‌کند که حول محور بازگشت ابدی همان است، در حالی که وایتهد یک تازگی رادیکال را مطرح می‌کند به طوری که تصور چیزی به عنوان «همان» در سیستم او تقریباً غیرممکن است. از نظر وایتهد، «همان» موجودی عینی از جهان نیست، بلکه تنها یک نتیجه ممکن از انتزاع انجام شده توسط ذهن است.

ش.ق: آیا میتوان رابطه‌ای بین فلسفه وایتهد و سیموندون پیدا کرد؟ از دیدگاه شما این نسبت در چه مفاهیمی قابل بررسی است؟

م.ر.ب: من متخصص فلسفه سیموندون نیستم، اگرچه چند کتاب آن را خوانده‌ام. به طور کلی، میدانیم که سیموندون تحت تأثیر مرلوپونتی قرار گرفته بود، که به نوبه خود احترام زیادی برای وایتهد قائل بود. آنچه من میخواهم بررسی کنم مقایسه‌ای بین تصور آنها از سوژکتیویته/فردیت و فضا/زمینه است. فیلسوفان و پژوهشگران کوشیده‌اند فلسفه‌ای مبتنی بر علم مدرن و مفهوم نیرومند ذهنیت (یا فردیت) را توسعه دهند، به این معنا که ذهنیت به نفع عینیت علم کنار گذاشته نمی‌شود. برای درک رابطه آنها، مفاهیم محوری عبارتند از ارتباط، خلاقیت و ریتم، زیرا برای هر دو نویسنده، ریتمی از روند و بنابراین، ریتم جهان، زندگی و ذهن است که وجود دارد.

ش.ق: وایتهد در رابطه با ادراک معتقد است که همه موجودات اعم از ارگانیک و غیرارگانیک قادر به ادراک هستند و این را با کمک مفهوم «گیرش» توضیح میدهد. می‌خواهم بدانم آیا این مفهوم، تبیین فرآیند ادراک است، چیزی شبیه به هستی‌شناسی زیست‌شناختی، یا او به معرفت‌شناسی خاصی در رابطه با جاندار و بی‌جان معتقد است؟

م.ر.ب: این پرسشی بسیار پیچیده و ضروری است. برای مدتی و توسط برخی از پژوهشگران، فلسفه وایتهد با نوعی «همه‌جان‌انگاری» مقایسه شد، گویی هر عنصری از جهان وایتهد دارای روح و روان است. من فکر می‌کنم که این یک نوع تفسیر بیش از حد ساده شده از اندیشه او است. به عنوان مثال،

1. Intertwined.

2. Togetherness or relatedness.

3. Chora and field.

همانطور که او در فرآیند و واقعیت بیان می‌کند، «اگر می‌خواهیم سابقه‌ای از تجربه تفسیر نشده داشته باشیم، باید از یک سنگ بخواهیم تا زندگی‌نامه خود را ثبت کند» (PR 15). این را می‌گوییم تا تأکید کنیم که وایتهد قویاً معتقد است که سطوح مختلفی در طبیعت با تفاوت‌های مرتبط وجود دارد. وایتهد در **طبیعت و زندگی**<sup>۱</sup> به صراحت به موضوع طبیعت می‌پردازد و استدلال می‌کند که موضوع حیات برای تمام تحقیقات علمی (چه فلسفی یا علمی) امری محوری است. علاوه بر این، دیدگاه فرآیندگرایانه او از جهان به فرد اجازه می‌دهد تا به طبیعت به شیوه‌ای غیرتقلیل‌گرایانه<sup>۲</sup> بیاندهد. تا این حد، فرآیندگرایی وایتهد می‌تواند به نوعی «هستی‌شناسی زیست‌شناختی» منجر شود.

ش.ق: آیا در فلسفه وایتهد با اخلاق سروکار داریم؟ اگر بله، آیا این اخلاق مبتنی بر نوآوری و خلاقیت است؟ اگر بله، چگونه می‌توانیم درباره موضوع جدید قضاوت کنیم؟

م.ر.ب: اخلاق وایتهد (مانند پیرس) بر زیبایی‌شناسی استوار است. در مجموع، از نظر او، ۱. هر تجربه‌ای یک تجربه زیباشناختی است، و ۲. هر تجربه‌ای دارای نظم زیبایی‌شناختی است، به طوری که حتی اخلاقیات یا اخلاق<sup>۳</sup> نیز بر این زمینه زیبایی‌شناختی استوار است. از نظر وایتهد، اخلاق یک واقعیت ارزیابی عقلانی نیست، بلکه بیشتر تجربه‌ای از اهمیت، احساس و رضایت<sup>۴</sup> است. برای مثال، او می‌گوید که ما داده‌های خاص را «احساس می‌کنیم» (یا به طور مثبت دربرمی‌گیریم) و برخی دیگر را «از احساس حذف می‌کنیم» (یا به شکل منفی دربرمی‌گیریم)<sup>۵</sup> (۲۳). اما این فرآیند انتخاب یک فرآیند زیبایی‌شناختی است. به جای اینکه اندیشیده شود، احساس میشود (یا قبل از اینکه اندیشیده شود احساس میشود)، و آزادانه انتخاب میشود تا اینکه بخواهد الزام‌آور تلقی شود. پس فرآیند انتخاب بر معیارهای زیبایی‌شناختی (مانند معیارهای «همه‌نگی ذهنی» و «شدت») است تا معیارهای شناختی<sup>۶</sup>، و از این فرآیند است که ارزش‌های اخلاقی نیز به دست می‌آید.

---

1 .Nature and Life.

2 .Non-reductionistic.

3 .Morals or ethics.

4 .Importance, feeling, and satisfaction.

5 .Positively prehend.

6 .Negatively prehend.

7 .Cognitive.